

اوضاع اجتماعی سیستان از حمله مغول تا مرگ نادر افشار

یکی از خصوصیات عمده فیودالیت، جنگ های پی در پی و غارت و چپاول همسایگان است. در موقع بروز جنگ، معمولاً اطاعت فیودالها (زمینداران بزرگ)، از حکومت مرکزی کمتر میشود. سلاطین و حکومت ها برای تضعیف ملاکان و فیودال ها، گاه و بیگاه موضوعی را بهانه کرده بر سر آنها می تاختند و مقداری از دارایی آنها را به غنیمت یا چپاول میکردند و یا برای تثبیت موقف خود، بین آنها و عشایر و اقوام، کینه های محلی ایجاد میکردند و آنها را بجان همدیگر می انداختند، چنانکه دستگاه خلافت یک چنین کینه پی را میان صفاریان و سامانیان ایجاد کرد. ملاکان یا فیودال های محلی شرق (اکثراً مانند واسالهای اروپا) از سلاطین و قوت تبعیت میکردند ولی هر وقت منافع خود را در خطر می دیدند، علیه سلطان یا شاه کار شکنی میکردند و از اطاعت مرکز سرباز میزدند.

امراء و سلاطین برای حفظ موقعیت خود با ملاکین بزرگ و اشراف محلی از در دوستی پیش می آمدند و به حکمرانان و نمایندگان خود دستور میدادند که از منافع خصوصی آنها حمایت کنند. بیهقی مینویسد: سلطان مسعود، حسن سلیمان را گفت: « ما فردا بخواهیم رفت و این ولایت بشحنگی بتو سپردیم و سخن « اعیان » را بشنوی و هوشیار و بیدارباشی تا خللی نیفتد به غیبت ما.»¹

از قرن نهم تا یازدهم میلادی هر قدر نفوذ دولت مرکزی کمتر میشد، قدرت فیودال ها افزایش مییافت و فکر خود مختاری و توسعه طلبی و زمین گیری در آن ها قوت میگرفت، چنانکه یکی از عوامل از هم پاشیدگی امپراتوری اسلامی و حکومت های صفاری و سامانی و غزنوی و سلجوقی و غیره، غیر از تضاد های طبقاتی درون هر یک از این جوامع، همانا اختلاف و مبارزه فیودال ها با حکومت مرکزی بوده است.

حتی بیشتر فجایعی که در دربارها و شهرها و مراکز حکومت ها رخ میداد، ناشی از رقابت ها و اختلافات فیودال ها و اشراف با یک دیگر برای بدست آوردن مشاغل و مناسب مهم بوده است. جنگ های پی در پی فیودال ها و سلاطین و اخذ مالیات های گوناگون، غالباً دهات و شهرها را با وضع اقتصادی اسفناک روبرو میکرد.

بیهقی در تاریخ خویش پس از شرح اشتباهات سلطان مسعود مینویسد که « نیشاپور این بار نه چنان بود که دیده بودم که همه خراب گشته و اندک ما به آبادانی مانده و منی نان به سه درم. و کدخدایان سقف های خانه ها بشگافته و بفروخته و از گرسنگی بیشی با عیال و اطفال بمرده و قیمت ضیاع بشده و درم بدانگی باز آمده ...² حال این محمد آباد چنان شد که جفت واری زمین (که قبل از سال ۴۳۱ هجری از یک تا سه درهم فروخته میشد.) بیک من گندم میفروختند. کس نمی خرید.»³

¹ تاریخ بیهقی، چاپ دکتور فیاض، طبع مشهد، ۱۳۵۰ ش ص ۲۵

² تاریخ بیهقی، چاپ دکتور فیاض، ص ۸۰۹

³ تاریخ بیهقی، ص ۸۱۰ - ۸۱۲

در حالیکه مردم بینوا و طبقات محروم در کمال عسرت بسر می بردند ، اشراف و اربابان زمین های وسیع در نهایت تنعم زندگی می کردند . دارایی اشراف بنابر منابع تاریخی ، عبارت بود از: جواهر، املاک اقطاعی ، ضیاع و عقار، زرینه و سیمینه ، دهات و آسیاها ، گله های گوسفند و گاو و اسب و قاطر و اشتر و مرکب⁴ و غلامان وثاقی و سرائی با جامعه های از سقلاطون و دیبای رومی و کمرزر و سیم هزارگانی و هفتصد گانی و سلقیان و جنباشیان و مطربان و ندیمان و کنیزکان زیبا روی و غیره .⁵

برای آگاهی از اوضاع اجتماعی سیستان پس از حمله مغول ها بهترین و معتبر ترین منبع ، کتاب احیاء الملوک در تاریخ سیستان تألیف ملک شاه حسین کیانی است که در اوایل قرن هفدهم میلادی (یازدهم هجری ۱۰۳۱ هـ) تألیف یافته است. و دو دیگر کتاب بسیار مغتنم تاریخنامه هرات از سیفی هروی میباشد .

مؤلف احیاء الملوک گذشته از شرح وقایع و اوضاع ناگوار تاریخی عصر تیموری و صفوی از طبقات و گروهایی چون : شاهان ، امیران ، میرزاییان ، منشیان ، یاران (عیاران) نقیبان ، سادات ، خواجه ها ، شیخان ، کدخدایان ، کلان تران ، هنرمندان ، (خوشنویسان ، موسیقی نوازان ، شاعران) تیغ بازان ، طاس بازان ، حقه بازان ، کشتی گیران ، پهلوانان ، لولیان ، منجمان و معرکه آریایان و از همه مهمتر ملک ها و ملک ملوک ها و زنان این ملوک ، همراه با وضع رقت اور رعایای بلا کشیده سیستان ذکر میکند .⁶

مؤلف مزبور ضمن شرح مالکیت فیودالی ملوک هم نسبش گاهی از ستم فیودالی این ملوک نیز مثالهایی می آورد و نشان میدهد که توده مردم که شغل عمده شان کشاورزی و گله داری بود، چگونه درمنتهای تنگدستی فعالیت های مختلف تولیدی را درمزرعه و روستا انجام میدادند . اینان علاوه بر کار تولیدی مکلف بودند در کار بیگار و حشر شرکت جویند و هنگام جنگ در رکاب ارباب خود نیز حرکت کنند .

از لحاظ رعایای روستایی، سنگین تر از همه بیگاراها ، بیگار ساختمانی بود ، زیرا روستائیان از اراضی و قریه و خانمان شان بدور میشدند و غالباً در اثر ظلم و بیبایگی ملوک و حکام از گرسنگی و ناتوانی در هنگام کار جان میدادند و یا سلامت جسمی خود را از دست میدادند. ملک شاه حسین نمونه بی از اینگونه بیگاری را که به نفع یکی از ملوک کیانی سیستان بنام ملک ظریف در اواخر قرن دهم هجری (ظاهراً سال ۹۹۰ هـ) صورت گرفته بود بدست میدهد .

او میگوید که ملک ظریف در منطقه جارونک سیستان قلعه بی در ساحه شصت جریب زمین طرح کرد. « و آن قلعه را مردم بر زره به تعدی ساختند و از سر کار خاصه ملک الملوک (ملک نجم الدین محمود پدر ملک جلا الدین کیانی) همه وقت مرد طلب میکرد و رضا میدادند و دوسال داروغگی بر زره را ملک الملوک به او داده بود . مردم بر زره به شب کار میکردند و مردم حوض دار و کندر را به روز کار می فرمود و مردم برزره را که یک روز می آوردند ، سه روز چهار روز نگاه میداشتند، و گرسنه کار میفرمودند تا مدت یکسال اتمام قلعه داد ... و در غزای مظفر حسین میرزا در میان جنگ کار میکرد.»⁷

4- مرتضی راوندی ، تاریخ اجتماعی ایران، ج 2، ص 233 بعد

5- احسان طبری ، برخی بررسی ها درباره جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی ، ص 364

6- ملک شاه حسین صفاری، احیاء الملوک در تاریخ سیستان، ص 595

7- احیاء الملوک ، ص 259 - 260

حفر نهرها و کاریزها و احداث بندهای خاکی و گزی و کشیدن راه ها و باغ ها گرچه کاری دشوار است ولی معهذاً اگر رابطه یی با معیشت رعایا و دهقانان داشته باشد، گران تمام نمی شود. گاهی روستائینی که در جنگ با دشمن مغلوب می‌گشتند، به بیگاری توانفرسا کشانده میشدند. چنانکه در سال ۷۱۹ هـ (۱۳۱۹/۲۰ م) ملک غیاث الدین کرت هرات پنجهزار خروار غله بر فراه حواله کرد، ملک ینالتگین والی فراه و تابع ملک هرات که نمیتوانست آن مقدار غله را از مردم وصول و به هرات بفرستد، به مشوره بزرگان و اعیان فراه، نامه ای به ملک غیاث الدین نوشت و اجرای آن حواله را به سال بعد مهلت خواست.

ملک غیاث الدین بدون توجه به توان مالی مردم فراه، بر فراه لشکر کشید و پس از جنگی که با مردم فراه نمود، جماعتی را که از حصار « فراه » برون آمده بودند زنجیر کشید و به کار عمارت خندق و باره حصار (هرات) مامور گردانید.⁸

« ... و فراهیان هر روز تا نماز دیگر در پای حصار و حمام و کوشک حوض و خانه ملک اسلام، گل می کشیدند و خشت میزدند و بعد از نماز دیگر چون فراش مېثوت فوج فوج و گروه گروه، دهگان و پنجان در بازارها و کوچه ها و سرایها می گشتند و به گدایی و اظهار بی نوایی خورش و پوشش حاصل میکردند. »⁹

بدینگونه رعایا در زیر پاشنه مالکان فیودال که مصروف بر افزایش کاخ ها مجلل و باغ های وسیع بودند، نیروی خود را از دست میداند و بافقر و تنگدستی دچار میشدند و احياناً اگر در جنگی شرکت جسته مغلوب میگردیدند، کار بیگاری مجانی صد بار سخت تر از مرگ و نابودی تدریجی برای شان بود.

گاهی که دهقانان مورد تجاوز و غارت دشمن واقع میشدند مجبور بودند کار یک ماهه و یا یکساله را در یک شب یا یک هفته انجام دهند. چنانکه در حمله شیبانی ها بر سیستان در اخیر قرن دهم هجری « ناچار در طرف شرقی خندق (قلعه سبز، جلال آباد) قریب پنجاه جریب خندقی دیگر حفر کردند و در یک شب تا صبح آن خندق اتمام یافت ... »¹⁰

و باز وقتی آب دریا کم شد « بی علاج از طرف جنوبی دشت چپ راست که سه طرف دریای عمیق بود، میان دشت که سنگ قائم بود و ارتفاع بسیار داشت خندقی طرح شد، چنانچه صد زرع عمق آن خندق شد و هنوز بر زمین دو طرف که بر لب آب بود مساوی نشد و چهار باره بر او کشیدند و در میان حقیقی دروازه و پلی نصب کردند. »¹¹

بامطالعه این مطلب از یک سو میتوان حد گرفتاری و سخنی و پریشانی مردم سیستان را بطور کلی بخوبی حس کرد و از جانب دیگر جنبش ساکنان آن دیار را برای بقا و ادامه حیات میتوان در تعمیر و مرمت قلعه ها و احداث خندق های عمیق که بهترین وسایل دفاعی آن زمان بشمار میرفت، احساس نمود.

خلاصه در طی یکصد سال اول تاخت و تاز مغول، تنها ملک نصیر الدین کیانی است که تلاش میورزد، بدستگیری مردم زحمتکش سرسبزی گذشته سیستان را احیا نماید و مردم را از فقر و تنگدستی رهایی بخشد (۶۵۹-۷۱۸ هـ). بعد از مرگ این ملک نیمروز، تقریباً تا پایان قرن هشتم

⁸-سیفی هروی، تاریخنامه هرات، چاپ داکتر زبیر صدیقی، ص 742 - 372

⁹-احیا الملوك، ص 340

¹⁰-احیا الملوك، ص 94

¹¹-احیا الملوك، ص 124 - 125

هجری (۷۸۴ هـ - ۱۳۸۵ م) سیستان میدان جنگ های خانوادگی ملوک نیمروز است . درین مدت کمتر توجهی بحال مردم و محل شان نمی شود . اندک رمقی که بعد از حملات پیهم مغولها در شهر و محلات باقی بود ، در طی سی سال حکومت ملک عزالدین سیستانی که از یکطرف با برادران و عمو زادگان خود میزد و از جانبی هم با پسر خورد ملک قطب الدین دست و پنجه نرم میکرد و مردم را به ستوه آورد و بالنتیجه زمینه را برای فتح سیستان بدست تیمور لنگ طوری آماده کرد که دیگر این « گدام آسیا » روی خوشبختی را ندید.

در دوره زمامداری این ملک ، ولایت قلعه کاه ، نیه و پشت زره و جوین و قلعه لاش باسیستم منظم آبیاری و چرخ های آبکشی و آسیاهای بادی بشدت تخریب شد. صرف در دوران حکومت ملک قطب الدین بن رکن محمود (۷۳۱-۷۴۷ هـ) است که مردم نفسی براحت می کشند و بحال مردمی که اکثراً فقیر و اندکی خرده مالک بودند توجه ناچیز در حق شان و در حق اهل فضل و دانش میشود . دستگیری از فقراء آنها بخاطر اندوختن ثواب و زهد و تقوی و گوشه گیری و تلقین به صبر و قناعت و دل از دنیا بریدن و چشم بسوی آخرت دوختن ، خصوصیت عمده عصر و جزء فضیلت پنداشته میشد ، و از این لحاظ بود که ملک قطب الدین کیانی، با زهاد و عباد و مساکین گرم میگرفت و از آنها دلجویی میکرد و مراعات خاطر ایشان را مینمود. باری بوساطت میراقبال سیستانی (از مریدان شیخ علا الدوله سمنانی صاحب رساله اقبالیه) ، که مردی عارف و زاهد و مورد احترام همگانی بود¹² ، از یک برخورد تباه کن سپاه هشتاد هزار نفری سیستان با ملک حسین غوری که بر سیستان حمله نموده بود صرف نظر گردید . همچنان این ملک دل از دنیا بریده ، مهمان خانه گرم و دستر خوان گسترده ای داشت، چنانکه مصرف روزانه کارخانه او « **سی خروار نان و ده خروار گوشت** »¹³ بود که بخورد مساکین و اهل تقوی و زهاد و عباد و نزدیکان و لشکریان ملک میشد .

خصوصیات عمده فیودالی سیستان را هنگامی که می بینیم شاه محمود عم شاه شمس الدین علی (در نیمه اول قرن نهم هجری) « **چهارده هزار خروار تخم ریز سر کارخاصه او بود** » و فقط خود او میدانست هر طوریکه بخواهد از آن استفاده کند ، یا اینکه نوه ملک سلطان محمود میتواند قافله ده هزار شتری را برای یک ماه با تمام بود و نبودش مهمانی بدهد ، خود مبین روابطی است که فقط و فقط در شرایط تسلط ارباب رعیتی و ملوک الطوائفی یا باصطلاح در چوکاب مناسبات فیودالی میتواند صورت بگیرد و بس .

در هر حال سیستان با آنکه از آغاز قرن هفتم هجری (قرن ۱۳ میلادی) با سرازیر شدن سیل مرگ آلود و هستی سوز مغول مورد ضربات کشنده قرار گرفت و متعاقباً در اواخر قرن هشتم هجری (قرن ۱۴ میلادی) تیمور لنگ آتشی بر هستی آن افگند و با خراب کردن بندهای آب که زیر بنای اقتصاد روستایی و زراعتی سیستان را تشکیل میداد آخرین حد خرابکاری و ظلم را در حق مردم سیستان روا داشت ، با آنها می بینیم که در آغاز قرن نهم هجری پس از خرابی های تیمور و شاهرخ در سیستان خراج آن به هفت میلیون و پنجصد و دوازده هزار درم میرسیده است .

روش مردم داری و حکومت بعضی از ملوک سیستان در عهد صفوی و قرن دهم هجری واقعاً نمونه بوده است ، چنانکه در عهد ملک سلطان محمود بن ملک یحی کیانی (معاصر شاه

12- مقبره این عارف سیستانی امروز در محل صالحان جوین مشهور به زیارت سید میر اقبال آغا مورد ارادت مردم محل و ساکنان اطراف است .

13- همان اثر ، ص 220

اسمعیل صفوی (اکثریت مردم (ظاهراً ، طبقه اشراف) از یک نوع بیمه اجتماعی برخوردار بودند و اکثر ملوک و امیران و پاداران (دهقانان) و سادات و مشایخ و قضات و نقیبان و سپاهسالاران و غیره از حکومت نان راتبه داشتند : « اعلی سه نان ، اوسط دو نان و تا یک نان هر کس وظیفه (استحقاق) داشت ، هنگام عروسی و یا ماتم داری مردم از سر کار خاصه (دارایی شخصی) ملک داده میشد و حقوق آنها را که پنج سال از سیستان بجای دیگر رفته و باز آمده بودند ، از آرد و روغن گرفته تا لباس سنجش میگردید و برای شان داده میشد».¹⁴

نمونه دیگر از این طبقه ، ملک نجم الدین بن ملک سلطان محمود کیانی است که در اواخر قرن دهم هجری (اوایل قرن هفدهم م) قافله ده هزار شتری امیر محمد امین مشهدی را با اهل قافله که به عزم عراق از هند حرکت کرده بود و از سیستان می گذشت برای مدت یک ماه در سیستان نزد خود طور مهمانی نگهداشت.¹⁵

این مثال ها در دورانی که فیودالیزم شیره جان مردم را می مکید، انسان را بحیرت می اندازد که در سیستان در تحت شرایط کاملاً (ارباب - رعیتی) و ملوک الطوائفی ، در عوض زراندوزی ، به زرافشانی و بذل و عدل نسبی مبادرت میشده است. این روش مردم داری به سویه محلی که واقعاً نمونه بوده است ، نتیجه چه عواملی میتوانست باشد ؟

هر علت دیگری می خواهد باشد ولی مسلماً رقابت های خانی و خانوادگی ملوک و شهزادگان کیانی سیستان بخاطر شهرت و تبارز شخصیت در میان خود ملوک از یک طرف و در میان مردم و افشار مختلفه سیستان که رعیت ملوک بشمار می آمدند ، از جانب دیگر سبب میشد تا با ایجاد روش تازه تر ، طوری با مردم و افشار مختلف کنار بیایند که دیگران به شایستگی و لیاقت شان بر تخت و مقام ملوک گواهی بدهند . بدون شک داستانهای و روایات مروج میان مردم نسبت به خانواده کیانی که از بیست و پنج قرن پیش باین طرف آنها را وارث تاج و تخت قلمداد میکردند ، توجه عمیق ملوک سیستان که بیش از دیگران پای بند اصل و نسب خانواده گی (منسوب به کیانی الاصل بودن) خود بودند . بدور نبوده است . این ها یک سلسله عواملی میتوانند باشند که دست در دست هم داده در ایجاد شرایطی استثنای در بحبوحه روابط فیودالی موقتاً عرض اندام کند .

پس از آنکه طومار رژیم دینی دوصدویست ساله دولت صفوی توسط شاه محمود افغان برچیده شد ، نوبت به یکی دیگر از رجال قدرت طلب وکشورکشای ایران یعنی نادرشاه افشار رسید. دهه (۱۷۳۶-۱۷۴۷م) میلادی برابر است با دوران سلطنت و فرمانفرمایی نادر شاه افشار، دورانی که همراه است با بهره کشی وحشیانه فیودالی، غارت و چپاول مستقیم توده های مردم، تشدید ستم مالیاتی، زورگویی خشونت بار و اعمال کشتارهای وحشت آور و بر پا ساختن کله منارها و ویرانگری های خانمانسوز.

نادر در حالیکه با تمام قوا حکومت خود را تحکیم میکرد، حقوق حکام و سرکردگان نظامی محلی را محدود کرد و موقعیت قشر بالایی روحانیت شیعی را سخت متزلزل ساخت. گذشته از این، جنگ های اشغالگرانه او که کشاورزان را خانه خراب میکرد، درآمد فیودالها را نیز به نوبه خود کاهش میداد، بخش قابل توجهی از طبقه حاکم که از سیاست نادر ناراضی بودند، (تدریجاً) به جناح مخالف او تبدیل شدند.¹⁶

¹⁴- همان اثر، ص 94

¹⁵- همان اثر، ص 220 - 224

¹⁶- دولت نادرشاه افشار، ص 303

دستگاه عظیم بوروکراسی و قشون چندین ده هزار نفری که به حساب روستائیان نگهداری میشد با تمام سنگینی خود به روی شانه های مردم و به خصوص کشاورزان فشار وارد میکرد. سنگین ترین کار برای روستائیان تهیه آذوقه، علوفه، لباس یک شکل و مهمات و نیروی جنگی برای لشکرکشی های پی در پی نادر بود. این نوع مالیات ها بارها، تا چندین برابر افزایش می یافت و گاه گاهی مالیات های سنگین و غیر منتظره نیز به نفع سپاه تعیین و اخذ میگردید. بدینگونه اقتصاد کشاورزی از مالیات های سنگین صدمه دید و بر کشاورزان مفلس و تهی دست فشار بیرحمانه پی وارد شد.

در دهه ۴۰ قرن هجدهم میلادی سراسر قلمرو نادرشاه در شعله های شورش های جدایی طلبانه فیودالی و قیام های رهایی بخش توده های مردم میسوخت. این قیام ها منحصر به سرزمین های افغانستان، آسیای میانه و ارمنستان نبود، بلکه در تمام ایالات ایران مانند، کرمان، فارس، اصفهان، شیراز، گیلان، خوی، سیستان و غیره نقاط آن کشور، جنبش های ضد استبدادی و ضد سیاست نادرشاه که مبتنی بر بهره کشی بی حساب کشاورزان و سرکوب کردن مبارزات آنان علیه ستم مالیاتی اجتماعی بود، روز تا روز اوج می گرفت.

آخرین قیام، قیام مردم سیستان برضد مالیات های توانفرسایی بود که بر مردم آندیار حواله شده بود. محمد کاظم، مینویسد که وقتی علی قلیخان برادر زاده نادر برای سرکوبی قیام وارد سیستان شد، با منظره وحشتناکی از ویرانی و خالی بودن شهر و روستاها از آدم مواجه گردید.¹⁷ در همان هنگام همه روزه شایعاتی درباره قتل ها و بیرحمی ها و اقدامات وحشت انگیز تازه نادر بگوش می رسید. درباره کورکردن و کشتن برخی از خوانین افشار که خویشاوندان نزدیک شاه بودند، (مانند: امام قلی خان، محمد علی خان، قاسم خان افشار و غیره) نیز خبرهای شنیده میشد. ترس و وحشتی که نادر بخاطر وصول مالیات های گزاف ایجاد کرده بود، سبب شد که برادرزاده اش علیقلی خان نیز با قیام کننده گان سیستان یکجا شده برضد عمویش بسوی خراسان لشکر کشی نماید. این عصیان برادرزاده اش نادرشاه را دچار ترس و وحشت و بی اعتمادی بر زیردستان خودش ساخته بود. چنانکه وقتی نادر برای سرکوبی قیام های سیستان و خبوشان (قوچان) روانه راه بود، در فتح آباد، دو فرسنگی قوچان اردو زد و در آنجا تا چند روز اسپی زین کرده را نزد خود نگاه داشته بود تا در موقع فرار از آن استفاده کند. حتی باری نادر سعی کرد که به کلات بگریزد، اما گروهی از سربازان او، او را نگذاشتند و به او اطمینان دادند که حاضراند تا زنده باشند به او خدمت کنند. با وجود این او توطیه پی را کشف کرد که علیه خود او بود و تصمیم گرفت فردای آن روز توطئه گران را که از نزدیکان خودش بودند، کیفر دهد، اما همان شب توطئه گران از قصد نادر آگاه و به خیمه او داخل شدند و او را به قتل رساندند. (نهم جون ۱۷۴۷، شب یازده جمادی الاخری ۱۱۶۰ هـ)¹⁸.

با مرگ نادر افشار دوره ای که همراه بود با استبداد و غارت مستقیم توده های مردم، تشدید ستم مالیاتی، و اعمال کشتارهای وحشت آور و بر پا ساختن کله منارها پایان گرفت و دولت او بلافاصله میان سران سپاه او تقسیم گردید. با رویکار آمدن احمدشاه درانی در افغانستان، سیستان جزو قلمرو احمدشاه درانی گردید. **پایان**

¹⁷ محمد کاظم، نامه عالم آرای نادری، ج ۳ ص ۵۰۲

¹⁸ - لکهارت، نادرشاه، ص ۳۵۵ ببعد.